

که از دستور غیر فوق اندازی که پس بوده باشد بعد از یک گشت در  
 خود غیر قمر نادر در جانی بعد رسوای غیر نوشتن است و این چشم ان تفاوت  
 نیست و آنچه غیر موقوف مفهوم شده است که بعد غیر خود بعد از غیر  
 بوده باشد پس است که با کان چهارده مستحق که انداخته خوب برادر او که  
 انگشت کم کم باشد چندان معنای ندارد و پس می باشد که هرگاه کان برای  
 انداختن غیر مذکور که نه گرفته خواهد شد پس غیر مذکور نیز با نازده کان در  
 غیر با کان موافق آید و بافتن و این نجف است که کان از سینه و پنجه  
 نباشد و اکثری که از کان چهارده مستحق که غیر مستمال میگرد و چنان  
 غیر صواب بر بی آید بی آتش و صاف و صلب باشد هر سه و چنان  
 نمودن کان باید که در دو روزه چنانکه در این دو روز چنان کم میرود و  
 با یکی در شصت غیر مذکور این دو روز دارد و انداختن چنانکه بافتن و با

وصف کان ثبت باشد و بعضی از تیرین دور خبری انداخته و بعضی از  
که ماهی هموار و جلالت باشد اخبار کرده اند و زه کان این خبری که از کبریا  
بارکب و صاف و تنگ و باز و موم کمرنگ بسیار بوده و در  
کردن غیبی سخت و صاف ساخت کند که اگر از یک سیر گاه گرفته  
کنند مثل چوب استاده و باند چنانچه از این زه تیر خبر و صاف بری آید  
و وزن بد آن است که مثله کی تا تک متعارف است و آن عبارت  
از چیت آثار روح و بعضی است پس بد آن کان از پشت دست نگین  
و بعضی چیت است هم قرار داده اند و صاف تیر ذکر است که  
چنگ قدس سره تا هزار قدم انداخته اند و این از خبر خودی اگر  
این بود لیکن مناسب است صاف این خبر چنانچه اکثر خبر اندازان  
باشد قدم استخوان سائیده و خبر این در بقعه راه کار سیکو چنگ

در اصول ما نظر نخست ساحتی بقصد قلم آورده که از پانصد قدم را در آنجا  
پاک از کا و هسته بود و این موقوف ضعیف نهایت تا و صد و صد و صد  
و چنانچه قدم استعمال رسیده بود اکثری هموار و مرتفع و گاهی پشته  
پرسیده و اکثری خطای شده چنانکه در اصل نیز از اول خطای و انحراف  
چنانکه در بیان نزول مکان بر آدم علیه السلام ثبت یافته که گفته باشد  
رسیده است او بر مار را خطا نزول از تل زرفی آدمی را دست و پا  
دیگر هم برین معنی که بدست و غیبت با جمعی خود و مردی در زرفی آدم  
را زل مان خطای باشد و سپس باید که در ابتدا فی استعمال نشانه را  
مسافت چهل قدم ظاهر در چون امتداد مسافت نیک منطبق کرده آید  
چند قدم نشانه را بیشتر بود و باقی هر قدر که استعمال کند هر چه مناسب  
نشانه را پیش برده تا پانصد قدم برساند که حد اعتدال است و قدم را در آن

بر چند نوع بیان نموده اند اول آنکه اندر جایی که گویند که گفت با آنجا  
 را بگوید لیکن بحسب اصطلاح شرح و ملک و ب سبب در اصطلاح خبر  
 اند از این دو نیم قدم گذاشتن موصوف را یکقدم خبر اند از این سبب است  
 و بعضی یک قدم مذکور را یک قدم قرار داده و بعضی پنج قدم را چهار است  
 در ساختن این اند من باشد یکقدم شمرده اند لیکن قول اول مستور  
 اول است و بعضی بقدر سه شمر را یکقدم قرار داده اند و بقول فرست  
 بقول اول و دیگر در ساختن نشان است و این یکقدم نوع بیان کرده اند  
 بعضی از جرم تقارر درست میکنند و بعضی نشان را بصورت دوم  
 از کاغذ و یا بر پارچه و بر این نمایی اند از آنکه یک قسم اولی که از جرم تقارر  
 درست میکنند اینتر جرم و در میان آن جرم کاغذ سفیدی بسیار است  
 و در میان کاغذ را سیاه میکنند و همان سیاهی را مشغول نظر دارند

۱۲۶  
 استعمال میکنند این تدریج در دوره معلوم بر اندازان و فلک کوچک چنان  
 فاصل که بر سه و یک باشد سببه فاصل و فلک بزرگ فاصله فاصل و فلک بزرگ  
 که در فاصله شود و در میان آنست از فلک بزرگ تا فلک کوچک که در میان  
 چنانچه که قرار داده است با بر آید چنانچه بر نشان برسد یعنی هموار و این نشان  
 مشق مختلف دارد چنانچه در بزرگی گفته است چنان باید اندر هر هموار و غیر  
 چو چوب نرزد و بود در مسیر و هیچ نمودن سید ان خالی نیست که چنان  
 که در فلک میگذرانند اگر از جای است و ان و در فلک صد قدم است چنان  
 که در مسافت دیگر و در مقابل این چنانچه بجا است فلک باشد که در  
 در میان میدان واقع شود و در مقابل دیگر آنست که در فلک از چاه  
 باشد در میان آن و در فلک بسیار باشد فاصل با یکدیگر و نام  
 آنرا را نیز فلک که بزرگ و در میان میدان سید ان نصب کرده

چاود مذکور را بر آن به سبندند و او را مستخرج غاکی اندازی از چن قدم  
 تا سبند قدم و لطف غاکی اندازی مذکور از چن قدم و سبند با و از سبند  
 قدم به طاعت نو اندر سبند بعد ازین که باین مراتب غیر کشی انداز  
 بداند و درجه درجه تا سبند قدم کشی باید نمود که کمال غاکی اندازی بهین  
 و زیاده از سبند قدم هم انداخته اند لیکن آنچه گفته است و حسن به  
 خبر مذکور ازین قدر است بوجه حسن در یافت کرده باشند و  
 چه قسم مسطح و هموار و جلد از کان بری آید و چه قسم به شک درجه  
 و هموار و غیر مذکور را از جانب دیگر افتاده باشد معلوم باید کرد و اگر غاکی برآورد  
 زمین افتاده است و با دوست انگشت سوار از زمین غایت است باشد  
 که خوب برآمده و اگر سر پیچیده باشد و با ازین از طرف افتاده  
 باید دانست که هموار بر نیاید و هموار هم القیوب کلیه ازین

در بیان  
 م

در بیان وصف ناوک و انداختن نیز ناوک و سبب وضع کردن  
 آن و در بیان بخش و بیان عاقبت آن مرتب بر دو جز مشهور است  
 در بیان وصف ناوک و انداختن نیز ناوک و سبب وضع کردن  
 بر آن که چون نیز انداختن بر وضع شد و قوت جوانی این کم شد  
 و گمان نرم گشت نیز ناوک و وضع کردن تا هر چه از گمان زور و تیر و راز  
 میسر شدی از گمان کم زور و تیر گناه حاصل و تیر ناوک انداختن  
 نیست چنانکه گفته اند و راست انداختن بآن و شش و شکر و  
 در آن بسیار است بلکه که خوب با تها رسیده باشد پس  
 انداختن نیز ناوک و گفته اند و هیچ مراتب آنرا نیست از استقامت  
 میگویند باشد تا که گمان نیز ناوک انداختن است و هر چه  
 که با او یک حالی میزد و در آن کم گشت و گشت و گشت و گشت

چاکبک با کمان نیز انداختن عاجز خواهد بود و خدا بعد کتی است که ناگه  
براستی و خسته مانند نبرد راز بکشد که لغزش نباید و درست از کمان بگذرد  
تا نیمی که در ناوک است راست برآید و درست برود و بعین بداند که  
نبرد را درست او خود در اژی و ثابت گشت بچرخد اخلاقی مینا چاک  
و دشت از آن خورده و در وزن کمتر است بلکه بعضی بقیه قلم آورده که  
در وزن نیز ناوک است حقه از آن کمتر و در از تر باشد پس بکشد  
که در رحم مادر چنانچه که باعث کلی آنرا باید نمود تا اسقاط شود و در وقت  
که در آن مصر است نزد پس درین علم احتیاط کلی لازم و بعد از آنکه  
کوفتن و تسلیم شدن در هیچ امور تجربه نرم و واجب است که چند روز  
بکشنند و در آن نرم بعد تجربه نموده بکشند و نیز بگذارند و باز از تجربه گمان همین  
طریق حتماً استمال کرده بمانی بمان روز رسیده و خبر اندازد

که در کتب



که درست خوانده اند گفت و گفته اند که کان ناوک اند از بی یک غلغل  
 و در روز بایستد طبیب بکان و او ای بر خواند از بی بر این متفق طبع است  
 و بگوید و انت که شکاف ناوک بچایب بیرون و پشت ناوک که بر طرف  
 فیض کان متصل در کشش بی آید و شکاف ناوک که تیرست اجنل مش  
 دارد نباید کسی را استاده کرد و معهود را شیب در وجه باید نمود  
 تا با تصافی مطالب و منتهای معاصد برسد و شکم ناوک که آنرا غائب  
 گویند باید که آنقدر در کشاده باشد که سه غایز در آن میان خفگی نکند  
 و بند نشود و نیز بر شیب اند و بعضی گفته اند که شکاف ناوک بهتر چوب  
 غیر باشد بدون کم و زیاد و سخن در آنست که چه قسم به چایب نادرند که  
 معلوم کرد و این مولف ضعیف است قسم یعنی پرست و در میان چایب  
 دول آنکه چوب غیر را به ریحان به چایب و چیده شده را با لیساده و کینه

در بعضی اوقات شکاف نادر بود و نند و خط کشند که در شکاف  
 دیگر چوب فرو نرود و اگر برزور دست و چوب اگر شکاف نادر که با خط  
 چوب نیز کشند و معنی که چوب نیز ذکر باشد شکاف مساوی باشد که در این  
 شکاف دور رود و بر آب جلوه در شکاف چنان شود و اگر برزور نسبت  
 بکند سوم اگر شکاف را از طرف سپهری نسبت جردانی کشند و در کشند  
 که چوب بر در آن پسند از خط برزور و آن بکند یکبار بر نیاید و دیگر در اصل  
 ناقص مفهوم میشود که از طرف چوبی شکاف نادر که تفاوت کشند و  
 داشته باشد نسبت به روزی و اگر کسی سوال کند چوب هر خبر را بر این  
 چوب است که نیز از همان صاحب هنوز خبر ای خود تفاوت میکنند  
 که در خبر خاکی در برابر چوب برای خبر ای کدایی نادر که صاحب  
 میکنند و نادر که در صورت علم بی نداشتند و بر این مرتز باشند

و در سوراخ میگذرد و در هر دو دست رفته و رفته در هر گوشه ران می افتد  
 و در وقت کشیدن آن رشته در انگشت خنجر و با در مقبره ظاهر آید و  
 ناوک را در کشش بی قرار نماید و کشیدن و کله از بدن ناوک از دست  
 افتد و بواسطه رفته مذکور ناوک درست بماند و رشته بکلی خنجر  
 خود بود و باشد برای آنکه اگر از آن حد کشند ناوک کشیده شود و لیکن  
 نماند و اگر رشته مذکور زیاد بود از حد قبضه خود باشد ناوک عسر و آزار  
 نباشد و در آن حالت قبر ناوک بی اعتبار بود و این عمل خطرناک  
 و در حالت کشیدن و بر در آن نبود و کله آتش نماند و درست نبود  
 فلن مثبت که بر بخیر بود و حسن انداخته شود و دیگر رشته را از هر چه که  
 حکم و مناف بود میتوان درست کرد چنانچه از قبر بسیم و جرم و جرم  
 اگر بزند منافق مثبت لیکن استواری رشته واجب و لازم است

که درین کشت ناوک سوده کرده نمکند و العیاذ بالله اگر در کشت  
 رسبجان ناوک باز دوشود و باز رشته دست بر آید بر سرش خطا شود  
 بطرف دیگر رود و انجانست محاذی بنان و یا بچری دیگر گردد و حد قطعیست  
 که تیر میل چنان خواهد بود و دیگر که داشتن رشته در غنجر اوی و صیف و غیر  
 هم نگاه میدارند و طریق نگاه داشتن در انکشت است که در هر انکشت  
 دای اندازند باید که پنج قایم کند که بجا ب آن ناوک درست و دست  
 باشد اگر رشته را بسیار کشند چون کج کرد و اگر رشته را لمس و بد ناوک  
 بطرف قبضه میل نماید و رسبجان ناوک بدو کار ضروری آید چنانکه  
 ناوک اندازی محقق بر آن هر دو امر با سه یکی اگر ناوک سیستان  
 بنوازد است که دست نافه دوم بنزد غنجان سپاس بر هر سو که خواهد  
 میتوان کرد و اند جانکه سواری سبکین خست کردی چو اسب در غنجان



علی بن ابی طالب را که من هیچ و بود و در مسلم آن زبان است و میانی  
نیز ناوک و در دست رفتن نیز که در نیز می خوان بر داری و مو فواید بر  
که در دست پس و در هر گشت که در شش و انگار و در دو باید که در پنج انگشت  
پنج هم به و اگر کسی سه ال کند و دو سه را بخ و در ناوک که چاه است خواب  
است که در شش را زار و او که هم که میزند که در میان صبی و ناوک که در شش  
بسیار و در میان که میزند که در شش که در هم و جلو ناوک و در سه در شش  
عشق است سوار می سپه همدار ناوک که در شش آن تصور نمی کند  
که احوال نهنگاه ناوک که برای هر داف و بعضی بسیار رنگ میکند  
چنانکه بعضی بر آن در شش از که شکم ناوک معضای به به نیز و در حیات  
سایر بیان نمود شده و لیکن و بنوی را اگر است و دان قبول  
بلکه بر اصل فوی و نمود و اندر پس که ناوک آنقدر بود که سونا

خبر را خوب زد و چندین گشت و دویم بنام شد و اگر قدری گشت و دویم بنام شد  
 و حاجت در رفتار خبر ندارد و اگر از حد زیاد گشت و داشت بنام شد  
 محل بسیار در رفتار خبر بهر سه پس هر قدر گشت و داشت بنام شد آن  
 بر نامی خبر را بنام گشت بنام بر آید و راست رود و حاجت باید دانست  
 که گشت نوبین خبر را خبر ناوک سب و پنج خبری جمله نرا از خبر ناوک نیست  
 و این را خبر کار می گفته اند بهرین معنی و در سال به است و از بی عیار  
 و اگر آرد که خبر ناوک دست و به چهره است و اگر خبر اند از جوان و قاهر  
 دست بر کمان زد و داشت بهر عایت است و است و یا بهر عفت باشد  
 خبر مذکور را در هر چه بنام بفرین که خواهد گشت و در سال مذکور می آرد  
 ناوک اندازی بنام است و شکل سب و خالی از غلظت خواهد که خبر ناوک  
 اندازد و هر ناوک و بسمان حکم بهرین و سنگی چاکب بند و در پنج گشت  
 بنام گشت

بنظر و محضر دست اشکال کند تا ناک بر زمین نشیند چنانچه در اینست بقدر  
 هر چند که این جمیع مقامات غیر قبل ازین نشیند بطریق و دلیل سندی  
 از اسناد و دیگر اربعه قلم آورده که از ناک بر تئور آورده است پس نیز  
 قد ناک در تئور داده و از جانبی و مسلک، نیز شست سبب کی نیز بخت  
 و ناکش و ناکان را اسناد داده و در وقت لکنه سبب اگر مبار و غیر  
 نیز بر این و کس غیرت رسانند با ناکه کی نیز از آسبی رسد و با جانی  
 برود و برین صورت کند از دست راست به هر دو دست چپ را  
 بر قرار دارد و درین مقام را ندان غیر از هر کند به هر دست که ناک  
 چندان حرکت نخواهد یافت و در انداختن این نیز شست ظاهر می شود  
 و ناک را از جوب گردن شک و حکم و چرخه و به ساختن و در آن  
 ناک از غیر و ششم برود نه و در آن شست زباده باید که تا و کشیده تا

دست را مغزت رساند و مختار نادوک بار یک باید آورد کرنش و شکواید  
میگوید مولف ضعیف کوهل نادوک پنج از ساله صالح معلوم شده  
دست که نادوک موافق نیست با کمال خویش حساب کرده  
مردن آن بدست و خبر در دست و خبر نادوک شش غنای خبر در خبر  
پس نادوک را از نادوک حرفی خود نامرکت مسعی و از مرکت خود  
ما آنچه آن خبر پنج به چهار و بعضی قدری و رازیم گفته اند و چوب نادوک  
هر قدر که خشک بود بهتر است و از مس و قوه و آهین و هفت بخش  
و قوه و از ~~چهار~~ ~~باز~~ از خبری از غنای خبر که مردم اهل  
بودی گفته خبر از نادوک خلا ساخته بود خوب شده و از آن نادوک  
را به خبر که زاننده بود و در رازی خبر نادوک اختلاف میکنند  
لیکن آنچه خبر درست کرده و بعمل در آورده بعد چکان و از آن خبر





دهنایت ناسیزده انکشت و خاکي در پرتاب و خاندن نه پرتابست و سینه  
 را یک یک انکشت کم نموده چهل آورده لیکن در پرتاب اندازی و خاک  
 اندازی نادرک در لطف که حق بهتر از غیر و از باقیه نشد و چاکاها  
 نیز مذکور بشکل جو باید کرد و این را سوزنی غیر که چند و زور و بر و بسود  
 در سر و پهل و لبس و چار پهل هم میبازند لیکن بدون نادرک  
 و غیره خوب نیست که نادرک چلی را چاکاها می مذکور و ضایع میباش  
 و حد پر خاندن غیر مذکور نادرک انکشت بود سو خوار و بعضی بدون سو خوارم  
 در سینه میکنند و دایره ای بر باخته مذکور هر چلی باید کرد و دایره ای بچو  
 و غیره هم اگر بکنند چندان تفاوت نمیکند و گفته اند که وزن غیر مذکور  
 مثل وزن غیر پرتاب است یعنی ده حصه طرف سو خوار و یک حصه  
 طرف چکان و در رساله بود انکشت از بی آورده که بر سر نادرک بر قبا

بر خبر دستوری در آن باید که گفته و پاکیزه و عظیم و صاف باشد و در هر  
 مقام بر کبری نموده و پروان کردن مطلقا با خبر دستوری و از آنجا  
 نسبت و اتصال بر کبری و و چیز است یکی آنکه خبر در است بر پیشتر  
 و خبر برای و در بر و خبر عا و است کند و هم آنکه برای در است  
 و از آن خبر است و بر کبری خبرنا و یک بقدر پر خانه خبر که باشد  
 و از آن مقام بر کبری خبرنا و یک به است و آن برای شکار و است  
 بخار آید و خبر در است بر پیشتر و دارد و برای خبر ای مسبق خبر که  
 در استعمال می آید و کبری بحد و مساحت و مربعی کردن پروان باید  
 و بهیچ میگویند که برای تیر و راندازی را کونا باید کرد و پروان آن  
 بندی میان و بهیچ طرفین است و خبر ای تر کنه و از طرف کشند  
 زدن است و از طرف پیشتر که هم جلد و دو همراه برای تیر و

و از ناوک صاف بر آید تا حسینم و شمع را خوب بر دوزد و بعضی میگویند  
 ناوک را مسدود قرار داده اند و آن آتش که صورت آن مانند خرم  
 و شکاف ندارد و بعضی بطریق نفیست و مانند آتش که از جانب برفت  
 چون قلمست و آنرا مسدود از آن راه که سبب کوشکاف ندارد و کوشکاف  
 میان آن بر سوزنا و کها لیکن مسدود راغ فذری کشاده باشد و کوشکاف  
 و آتش که جمیع اقسام تیر را ناوک مذکور بنموده اند و آتش که اگر  
 چکان تیر از سوراخ ناوک گذرد و باشد یا چکان که در تعبیت  
 نه باشد باشد آنچه مسدود این چکان تیر های ناوک مخصوص نموده اند  
 و نیست که چکان مسدود و بصورت چکان فله دره بر تاسیست  
 خاک و بایس علی الخصوص برای تیر اندازی خاک تو و لبس به تیر  
 و برای ترکش به تیر مسدود چکان و چکان چکان و خاک و فله دره

۹  
پرتاب بسیارند و لیکن در خاک اندازی و پرتاب اندازی ناوک  
باران سختها و از اندازند با چکش و کراپن کرده و لیکن در بعضی کتب  
متاخرین نوشته اند و با حقا و نجف بهینت نسبت به غیر دراز چو پا  
و لطیف و در غیر ناوک که خاک اندازی و پرتاب اندازی باشد و به  
نشده و دیگر بجان غیر ناوک بهر مورد که درست نماید مضایقه نداده و لیکن  
اینکه هر یک از این که باز و خط نموده باشد که شکم ناوک را بخراشد و  
در او و غیر اندازی خاک و پرتاب ناوک داشته باشد باید که ناوک  
را بسیار سبک بود و در این معنی شکم ناوک موافق حالت غیر ناوک  
بناوب کار هر کس نیست که با ناوک سبک و شکم باریک غیر فواخذ  
بکرات و پیش دست است که می خورست و این شاید کلیت که  
است بر ناوک اندازی می خورست و باشد بکرات بر آن جهت



زیرا که کشیدن و کندن و کندن و در آن حالتها باید در بستن  
 ناوک و راست پر آوردن ناوک از میان کن خالی از اسکان نبست  
 و بکار باید داشت که کان ناوک اندازی بعد نصف روز بحد و ای بود  
 بوده است، لیکن فی الجمله اگر کان و راز باشد بهتر است زیرا که کان  
 و راز آینه میبندد و کان ناوک اندازی است که پس کشش نباشد که محل  
 تر است و اقل مرتبه از چهار ده است قبضه خود که خود و زبانه از یک  
 خوب نیست و گرفت قبضه برای ناوک اندازی حرف بهتر است این  
 خفیف اندام قبضه چنگل استخوان میگرد و بهتر میباشد و نیز در دست قبضه  
 آبی آورد و اگر قبضه چنگل باز پر و مناسب است و در بعضی رسا و  
 قبضه که دست نیز نوشته اند بهر نقد جز برای بر کار آنچه بهتر بود بکار و  
 تراشیده کی بر ناوک بعد تمام اینهاست برای آنکه بر خانه نیز آید

و پیرایه خانه غیر را بنزد ده باز و دایلی جانور سید اشند تا آنکه جانور برود  
 دایلی باز و بی خود را نکشت به نیت و اند که پیشش بود افع نماید پس بجهت کشیدن  
 بر آبی بر خانه غیره که باید که بجهت فرزند سید کی ناکه بود و بر خانه آن زن  
 زن از نکشت ایهام نیت و اند درست کرد پس اگر تراشش هم موافق هم  
 ایهام ساخته شود غش غشیم بظهور آید و دیگر فانی بر دقت که از آن  
 و دیگر خوردن محفوظ میباشد و تراشیده که سر ناکه را بجهت خون تراشیده  
 قلم باید تراشیده که برود و طوطی قدری با رنگ نماید تا غیر جلد و صفت  
 بر آید و فانی نیز با تکلف در گرفت شست بیاید و نام تراشش ناکه  
 را خانه جلد مسکونند و دیگر باید دانست که کند ناکه و حایم درست  
 بد و بجان که صاف ناکه را از میان لای بر آید تا غیر از میان آید  
 جلد در رود و باید دانست که ناکه را لای کشیده بجهت سر ناکه را  
 به نیت

۳۳۰  
 ایشان و میل قبضه لب لب مساوی کرده از آن جهت راست کند  
 و در از دست حب قبضه که را بیشتر براند یک بعضی غام بر آن خود یک  
 بشو او کردن بطرف نشاند و نوده میل صیفا در و نیز را سر میهند و یک  
 در دور آورده و در دور را که از ناوک که چند و بر آورده و ناوک  
 از آن یک از ناوک مصطلح شده و کشیده و نیز همین باشد و بعضی بجا  
 را که ناوک از دست قبضه جدا کنند همان بغل را که از ناوک من  
 و الله اعلم بالصواب جزای دوم در میان معرفت بخش و بجا  
 حاجت آن و طریق ساختن آن و بجا انداختن آن و بجا انداختن  
 آن به آن بخش را برای روز مصاف که روز جنگ باشد معرفت  
 کرده اند و برای نماز استن بخش فی الجمله دست می بچسبند و آن که  
 که اینها می منهد و هر روز باشد و برای بسیار و دیگر هر که بخشند

و نیز اندازد بکر الهی مدد و معاون میباید که بخش موجب بیم و دل شکست  
 ز برادر خیرهای متعدد و قطعاً واحد آفران میباید و انداختن بسبب  
 داشت اول کسی که بلی بخش احد است نموده سپید این طایفه علی  
 در مر بود که یکی از فقهاء المجیدین و خاتمه بن علی بن ابی طالب است  
 کتاب این واقعه خطاب در باب چهارم منقولست که در روی کتاب  
 که در این بابی نیز اندازی بخش در عهد حضرت سلطان علی السلام آمده  
 نموده شده موجب التماس روی که حضرت سلطان علی السلام  
 عرض کرده بود که باید کرد تا منظور منظور کردیم بر اعدایان این دنیا  
 بدون آنکه احد او را بدیده باشد تا کاری بسازیم پس با اهل اسلام  
 هفت خوش و نشاط که بزرگان باشند آنحضرت تعلیم فرموده و آن  
 تا عهد بخیر و بن سبا و شش یک نیز بایان انداخته شد تا اگر بخیر  
 داده شد



و نیز سرکاره نظام بن کرده که چهارده برادر داشت و دانش بر دیگر  
 کرده و انظار خاصیت نسبت به انرا بی و هشتاد شصت و نه برگی بود  
 به نظام که گوشت زیاد و بر هر دو یکصد و شصت از نظام مذکور بان کرد  
 که پیش از نا یک کمان نیز انداخته اند و الحال تدبیری باید نمود که نا یک  
 کمان برای منفعت و مبتدیان انداخته چون مساجد ملک و اگر دم  
 با هر خویش زیاده از حد و چون کرده حکم دهد بر و یا پیش و چون  
 بخش ساخت نا یک کمان برای منفعت و دیگر و قدر انداخت  
 بهر یکصد از نظام و اگر دم به نظام مذکور که پیش از نظام است که نا یک  
 چنان میشود که است بخش در وقت ملک کرده که برای رعایت  
 بهر حد کرده و از اوقات نازمان حال عمل بخند و در میان آمده  
 چنین که برای حصول بعضی قول مسیبه و حرم انوای و از انقضای کمال

مرحوم افغانی و ظاهر و انور حسن با آنکه برآهسته ای خبر اند از سب  
از قول سید مذکور رحمه الله علیه ثابت شد از مضمون کلام در نظام  
ایمان و اخلاقیات که از وقت حضرت سلیمان علیه السلام از کتب عدم کلام  
گذاشته و در وجود کفر و از بعضی خبر اند از آن مشغولست که محل بخش  
ازین فخریست و با غنا و این قبیل چنان برسد که در عهد و عهد  
و نشاید چنانکه همیشه در تاریخ ما دارد دست که فخریست و در عهد  
بودنت که بعد از لغات همان نزدیکی بوده و بگوید داشت که در بخش  
از چوب و از این و از مس میوه میوه میوه که در فخریست چوب و فخریست  
و بگوید از این با از مس میوه میوه میوه میوه میوه میوه میوه میوه میوه  
اولی است و مانند فعل میوه میوه میوه میوه میوه میوه میوه میوه میوه  
و در سب زنده و اگر چوب فقط سازند باید که حکم میوه میوه میوه میوه میوه

بنا میهن

و چوب مذکور در بریده در زیر سایه مدنی بکند از آنکه قرار و دفعی بخشد  
 و در جای غلاب که قبضه که تراور را بجا میکند از آن و آن می بیند مذ باید که  
 در میان آن مسیح آهن برده تا بفریب زور کان قبضه از آنجا نشود  
 با برنگرد و که موجب شکستن کان خواهد بود و بگوید اگر در بخش از یک  
 غیر تا غیر با قدر که در قبضه و در سبب آن جدا که بر هر قبضه میگذرد  
 و اصل نموده باید انداخت و البته باید که هر غیر مساوی باشد چنانچه  
 هر قدر غیر با نفسی که در شد مساوی است و عدل از دست نرود و در آن  
 از آن که آنها و این زمانه در قبضه نمیشود و در خود گرفت پس باید که  
 که بر باقیقت برادر و اصل شوند و زیاده آزاد که در کجایش نه باشد  
 باشد از بخش عالی و بزرگ که بیند و کمتر آزاد است و بخش  
 که است غیر از آن تواند انداخت از آنکه در کجایش نه و بخش است

و چوب مذکور در بریده در زیر سایه مدنی بکند از آنکه قرار و دفعی بخشد  
 و در جای غلاب که قبضه که تراور را بجا میکند از آن و آن می بیند مذ باید که  
 در میان آن مسیح آهن برده تا بفریب زور کان قبضه از آنجا نشود  
 با برنگرد و که موجب شکستن کان خواهد بود و بگوید اگر در بخش از یک  
 غیر تا غیر با قدر که در قبضه و در سبب آن جدا که بر هر قبضه میگذرد  
 و اصل نموده باید انداخت و البته باید که هر غیر مساوی باشد چنانچه  
 هر قدر غیر با نفسی که در شد مساوی است و عدل از دست نرود و در آن  
 از آن که آنها و این زمانه در قبضه نمیشود و در خود گرفت پس باید که  
 که بر باقیقت برادر و اصل شوند و زیاده آزاد که در کجایش نه باشد  
 باشد از بخش عالی و بزرگ که بیند و کمتر آزاد است و بخش  
 که است غیر از آن تواند انداخت از آنکه در کجایش نه و بخش است

که در وصل نمودن در میان نیر راهی و طرفین را زوج و غیره میبازند  
حدی نیز گویند و آسمانی هر یک محل نخش و باید است که هر طایفه  
نخشد و بند میشود و آنرا نیر گویند و در جانب دیگر در صدد این وصل  
خاهاهی نیر میباشند و بخار صبه آن نخش گویند و در جانب دیگر  
نیر میباشند و بخار آسمانی نیر نخش گویند و صبه آن خدای را  
که نایبانه در آنست آنرا صوفی نخش گویند و آنرا ضروری بود و موافقت  
صفت بقصد علم آورد و آسمانی استی را در رساله بوفت اگر  
مفصل بی آرد و نخش را بجزرت خدای بند و بی نیر میبازند  
که یک نیر از آن انداخته میشود و در بن نخش و بخار یک خانه بند  
و ناب بقدر چوب نیر که از آن در نخش ته نیر باشد ته ناب  
خدای نخش که خاهاهی نیر میباشند بکنند و اگر پنج نیر از نخش میبند

نایب -

پنج تاب در آن بکند حاصل آنکه خانه تاب را که بر سر نخش است  
 باید که مساوی فیه بگذرد و که فیه در دست بسته شود و در کشش  
 و گذارش کن در دست بسته است و در فیه کاویست فیه  
 باید که بعد از عمل شست فیه بسته شود و در نهی گاه هر دو طرف فیه  
 کن در فیه از زبان و ابر شست فیه شست و در فیه شست  
 که در اینجا محکم و محبت لازم کر بسته میشود و دیگران به از چوب بسیار  
 کش و بسته و غاف بعضی چینه نبره و فیه نبره و غاف نبره بود  
 و طول نخش بعد از کشش نبره بسته و دیگر صاحب پو فیه الی آخر  
 که کن نخش آینه بی باید بصورت که کن بود لیکن در فیه  
 حالتش و این را نه که کن آینه را او کشش نموده الی آخر  
 که صاحب پو فیه الی آخر و دیگر خود نخش را بهار کرده و در آن

از این عمل کرده و نیز از آن انداخته لیکن در کشش فرو برد و کم  
 آید پس باید که کن رگب را جز او بر زور فراموشی که پر شاخ و برگ باشد  
 بلکه پنج یا در گمان بدید که از مشکبختن محفوظ ماند و کن را چنان و درخت  
 و برای کن که نام خیر نیز که نام بسیار بداند و نام او را کشش خوانند و درخت  
 و در کن کشش برای کن آید و غیر آنچه از روی او با اینهمه باشد  
 با آن آید پس تمام که در لعاب کند و بخت باشد پس بی آن درخت چنان  
 در ساعت صلیب یا عا و در غر بر تیره و در شد و که چنان که در کود  
 هر چند بگردد و عمل باشد و از غاف نیز که در آن بگردد پس سبب درخت  
 کن کشش بر آنکه او کن این سبب درخت و در آن در کار است و اگر کب  
 را جز او باشد باید که کب رز بکند پس بهر وقت بهای صفت کشش درخت  
 به او و اگر بگردد با این رخ خواهد کرد با صفت کن چنانکه در سبب

لیکن در صورتی که در اصل غیره اندازان حال نیست که بعضی سرخ تیره و کوه  
 بهر بقعه احد یک جانب مساوی یک باشند لیکن در بسیار یک باشد  
 که در حالت تیره انداختن چهره از لکان یافته و پر دو کوه را یک  
 و یک طرفی کرده اند و در آن راه است که در بخش اندازی یک کوه را  
 و آن نسبت به یک وضع و یک طرفی یکسوز و او شده  
 و سبب دیگر آنکه در طرفی این روی سطور میگویند که قبضه که بخش  
 به نسبت تیره شود و در آن طرف که در قبضه است بر بخش قرار می یابد تا بر آن  
 آن هر دو کوه را یک جانب تیره یابد که در آنجا تا تیره را سبب بر آید  
 و تیره ای بخش به در جانب بخش باشد چنانکه در مسکنه تا حد نوک تیره  
 با بخش دیگر که در طول مساوی و برابر آید با آنکه هرگاه در بخش کوه  
 به و در اصل تیره شد و بخش نام ندیم آید و روزه و فصل به یک بخش

آنچه از استخوان منقوش است سه چهارم و با صورت خط که  
 بصورت لبه بود و با سوزنی باید آنچه از این قبیل باشد و مناد  
 و مناد کلی است که چنان بسیار پس و بزرگ و مسکین و ناگوای  
 از غم کشیدن کان شود نباشد و چوب نیز بخش باید که در نیای  
 بخش یعنی غایبی خود که عمل بود و نرسیده باشد و بخواهت گفت  
 بکنند و به نکل و غنای در نیاید و چوب نیز برای مذکور بسیار کند و نباشد  
 و بسیار رنگ و سبک نیز بود که در امور و دستها و دست  
 و در آن نیز بخش حساب نمیشد و در آن کرد یعنی اگر عدل  
 و زن کند یک نمیشد از دو نمیشد بطرف چنان باید و برای نیز بخش  
 که نصف بر کند و مناد کلی در برای نیز مذکور است که در حکم مذکور  
 به این بود است که در ریشه مذکور است آب نیز و بخش و در اصل نیز



۴۰  
 اول که آن بخش است که یک نر و میان وسط جفتی جدا و مسل کرده  
 شود و بخش پنج نیز باشد بر یک را هر طرفی بی برفین نیز باشد  
 و مسل نماید که بخش پنج نیز است سوا بی نیز مانند هر دو طرفی و نیز فصل  
 جدا ازین سخن است که غیره آن که آنرا نیز و نیز که میند باید که مسل  
 حیفه و مسل نموده شود و در هر دو پهلو و طرفین نیز که از آنج زنج  
 که انداخته در رفتار سادی باشند و نیزه آن مذکور را که در میان  
 آنرا مقدم السهم گویند و در آنجا که مقدم السهم و مسل میکردند  
 چنین را که نر و مسل را نیز خود را نشسته و کل و صلبای نیزه ای و یکو چیده  
 گویند و کل آنرا مبدان گویند و در خار است و باقی و یکو که حواست  
 بود و آنجا که آنکه مبدان را فصل کرده آن هر نیزه را در موضع خود بطرف  
 مقابل نموده و چنانچه در هر دو طرف آنکه است نیزه را یکدیگر قطع نمایی باشد

به نشانه مجازند پس بعد از وصل نمودن تیرها در بخش و بخشش آوردند  
 گمان بخش را به دست چپ بردارند و مقابل نشانه کرده اند و دست راست  
 را بر چشمه بردارند و چشمه بخش در اختیار دست راست و دست چپ  
 درگاه چشمه را به دست راست با اشاره بردارند و تیر مقصود برسد  
 و بخش را در بروی و دشمن کند نه در بروی و دست خود را محل خود  
 و هم در خطر است چون بند و آن که مقابل آن استاده کردن سر ایستادن  
 را نشانه که العنای ابا الله که یک کشته شود یا آنکه چشمه بخش  
 البته مقابل خود برسد و محل فر عظیم خواهد بود و بعد از آن ایستادن  
 نشانه تفنگ در عین چپ که سینه و کلاه و اگر خواهد و در بخش  
 اند بند و آن چربی برای کشیده و مشتق بر چند و گاه بخش مطابق  
 آن در بروی مشتق و نگاه داشتن مقصد معنی باشد یعنی انداز

بگو بخش سنگین را بدوین آن در بر دامن مندر رسیده اند و است  
 آنچه خط کرده اند است که ریح در مسافت نرسد مثلاً از همان مکان خبر  
 باندازد چهار و یک حساب مذکور از بخش نرسش برده و بعضی بگویم  
 حضرت هم گفته اند دو استن بعد مسافت نرسش را در اصطلاح نرس  
 اند از آن دست مشتی گویند یعنی در وقت حاجت نرسش بگوید  
 مشت چنان زود و قس حل می آید بوافع الامور المشغولی  
 بعد استنبات من البیان والله الموفق بالصواب  
 کلیه نوزدهم در بیان اوصاف انداختن تبر که در وصل کردن آن  
 بدانکه تبر که از اجای قاف بر مای دیگر دو انگشت با بند یکدست باشد  
 که نه دست قدم باشد و اگر نه ازین نزدیکی باشد چنانچه است  
 قدم با کمر ازین پس باید که گردن و سیم بخش باشد و اگر نه

چنانچه م باشد بگویم نخست که از این سه سبب که در این باب گفته شد و در  
 کتب بر این شده و بعضی نیز از این نیز که از این طور و بکری اند از این  
 از این فایده خبری و بگوید و نخست باین سبب که در این باب گفته شد و در  
 چیزی دیگر نیز از این موافق اند باید دانست که این سه سبب که در این  
 کتب بر این شده و بعضی نیز از این نیز که از این طور و بکری اند از این  
 و بگوید و از این نیز که از این چنانچه باین سبب که در این باب گفته شد و در  
 ذکر این سه سبب که در این باب گفته شد و در این باب گفته شد و در  
 می باشد و از این خبر که در این باب گفته شد و در این باب گفته شد و در  
 چهار سبب که در این باب گفته شد و در این باب گفته شد و در  
 و از این سبب که در این باب گفته شد و در این باب گفته شد و در  
 و از این سبب که در این باب گفته شد و در این باب گفته شد و در

در اسناد کرده اند و ذکر همچنین در هر دو اسناد و در دو راجع  
 بر زمین برابر می باشد چنانچه سوخا و آن طرف افتد و باین روی شب  
 گمانه دار باشد و اگر خواهد که گز را بر جانوری که بر زمین نشسته باشد اندازد  
 از او در اصطلاح نیر اندازی گویند که سینه چنانچه سپان می باشد  
 باید دانست که هرگز از او سنان برای زدن جانور خود که بر زمین  
 و در هوا و یا بر شاخ و دشت باشد وضع کرده اند زیرا که در هر حالت  
 زخم می بکشد و هرگز تمام آلت نرسد چنانچه گفته که اکثر ارض که مسخر  
 یعنی هرگز تمام آلت نرسد و هرگز بر زمین فرساده و هرگز تمام است  
 و آنچه است که سوخا و هرگز از او اعلی زباده از وصله شیرهای دیگر است  
 آلت باکم از آن باد و محسوس زباده از وصله چنانچه باه تقریبی باشد  
 بلند و صلی غایب و گمان را بجای بچینا به بیخ خود کشد چنانچه هر دو گمان

گمان برآید باشد پس میان کار را بر نشاند راست سازد و پشت بکشد  
 عرض حاصل آید اگر جانور در دور باشد باید از آن مو از زب سو خار که از پشت  
 بلند و صاف کند چنانچه گفته شده است و اگر از آن مو از زب کم بود و پس از  
 آن اندک بلند و صاف کند اگر جانور بسیار دور باشد سو خار که از زب بر  
 خط قبضه چنانچه در تیرا می و بر سو خار تیرا و وصل می کنند بعد آید  
 نادر در رود اگر خواهد که از سو خار که از سو خار تیرا که جانور را چیزی دیگر  
 را بر نهند بن که از این چیزی که خواهد انداخت از آن مو از زب و در پشت  
 چپ برآورد و کمال بر که از زب در قوسندون شاخ و در پشت آن  
 بکشد استمال نعلندار و آن چنانست که اگر و شاخ و سنا و اند  
 بین شاخ حرف زبین است و در شاخ جانب استمال چنانکه  
 شاخ آید و در میان پر و شاخ خامه اندک باشد مگر و غنیمت محل گمان

<sup>۱۲۳</sup>  
 بن جانی دهفت رسد و بشکند بسپهر و درین محل نیست که کار سازند  
 چون سوزن اسناد دارد و نیز که بشکند یا کار اسناد دارد و کند و در هم نشاند  
 اند و جنس هم حاصل آید و همچنین اگر دو سنگ زود با همدیگر بکشد  
 و یکی با همدیگر در میان آنک قاصد است و در اینجا محل کن را  
 بجای خود کند تا نیز که بهتر رود و نشکند و اگر شایسته یک خفته بودند  
 که آن را هم مقدور آن خفته کند تا کار سلامت باشد و اگر نیز که از چوب  
 که آن سنگ سخت و بی گره باید ساخت تا بهر آسب نشکند چنانچه در  
 و چوب کند و بسیار چوب مانند آن و از چوب خوب تر چون بهتر بود  
 چوب که از او در محل زمین باید برد و کند و در او پشته تا چوب  
 باید کرد و چوب داده باده کرد و در آنیم تراشیده چهار ده و کرد  
 سبب خشک باید کرد و باید سخت تا یک آید و نیز که از چوب است

موازنه انگشت زیاده میدارند و بعضی برابر تر کشش و بعضی  
 موافق دست خود که بالا در اقسام غیر مایه دیگر کشش داده میدارند و  
 بعضی گفته اند که از تر کشش موازنه یک انگشت بایک و نیم انگشت کند  
 باید که در هر دو سوراخ یکبار و میان سبزه تراشیده مانده خوب ترند  
 و سبزه میان کز را سبزه کوچیکند و اگر سبزه کز بزرگ باشد در کشش  
 بجز زده و نیم سبزه نباید و در هر دو سوراخ کز را از هر دو غیر مایه دیگر  
 و اگر از هر دو هر دو سوراخ کز را غیر سبزه بجز زخمی کشند و در هر دو سوراخ  
 کز را از هر دو سوراخ غیر مایه دیگر اندکی محسوس کنند بجز آنچه کز را از هر دو  
 اصل غیر مایه دیگر که اصل خواهد بود اگر سوراخ کز محسوس نباشد از  
 جدا شود و راست ترند و برای کوفته اند و اصل کز را مستوی انگشت  
 کز را با آن بسیار بزرگ بود و از بالا بزرگ بود و در هر دو سوراخ



۳۰  
 و در میان آنرا خنجر ری داشته چوب نزار و بسیار و ناز و شش و شش  
 بهتر است و بزرگ کردن نیز از آنست که در سبجان در یک خانه کند و در بعضی  
 از این اشکال کند چنانچه نصف کره چنانچه و نصف حرف و بزرگ این است  
 گویند و بعضی گفته اند که نصف با کرون نیز از نصف چنانچه است  
 ناز و شش بوجه حسن نماید و این را پنج و دو نامند یعنی دو و دو و این  
 دست و هر طرف سه خار و لیکن قوی و دل گفتار است و نیز از این  
 کار و چنان نیز است که در جای است و بلند نباشد و بعد تر باشد  
 و کمال کند تا صاف شود و بعد در رسد خار نوز پستان ناز بپایانده و بعضی  
 بنده صاف نموده بی صاف میچیند و رنگ و در وزن و در صاف  
 که میکند بسیار خوشتر و حکم شود و علی الخصوص بر آبی کوفته اند و گفته اند  
 بسیار خوب است که بر آبی ناز و شکست و آبی حکم کند

در جهان شایع خبر اندازی چنانچه روز و غیره و آب می چکانند  
 و گاه به بعضی چنانکه بران خبری اندازند که صنایع خبر اندازی پیش  
 زدن خبر و گشتن و در بعضی مرغ و در سبوی کلی نازک و در کل نازک  
 تا صاب و سبک و سرکی در نخل چوبی دست زدن و پا زدن و در چوب  
 آب خبر کردن و در نخل و سبیل آینه زدن و در سبیل آب و در سبیل  
 خاک و در نخل و گاه و در بر گشته و در نخل چوبی که آینه و در سبیل کردن  
 و چو رنگ زدن از خبر و در نخل و در دست آینه زدن و در چوب  
 کلال زدن و در سبوی کلی بر آب که آینه زدن و در سبیل و در آب  
 سبیل و در نخل چوبی زدن و در سبیل آینه که در سبوی کلی می آینه  
 و این سبوی که در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل  
 که در نخل و در نخل و در نخل و در نخل و در نخل و در نخل  
 که در نخل و در نخل و در نخل و در نخل و در نخل و در نخل

که از همه خردم باز و دیار رفتند و باز میگردند و بعضی که رفته بود و این خبر را  
 در مصلوح خبر دادند آن سبب را بچ گویند به نگر زدن خبر در شب و چینه  
 قسم است و دیگر خبری که در شب و بیکه زدن خبر بر خسام اند جانگزا که  
 و خبر بوقت و خبر آنجا نیست که یک بخت با نهم بخت چنان است  
 از آهین باز سر و باز نوره باز بوب سخت آن را از اندرون طلبی که  
 و از چکان نام سو خاد هم در وصف میاند جانگزا که خاد و بی  
 بر ناپستی و در گذرد و خبری بچکان نیز درست میکنند و آن است  
 که باین که کلک را نگاه دارند و خالی کنند بعضی که اگر میکنند بیرون  
 که مبدارند لیکن هر قسمی چندی و صافی و در خبر نام پس چینه و ساخته  
 خبر مختلف کرده اند چنان در ساخت شب و خبر خفا نیست  
 یکی که در شب و یک در یاد یک خدای نم ساخته بر میکنند و با

شبیه را مینویسد و بسیارند و بعضی رنگ را گرم کرده و بر می کنند و دیگر  
 با لکه گرم کار بر نه و بعضی رنگ را بر می کنند به هفت قسم اول که گندم است  
 و از هر دو طرف شبیه را از آتش میسوزند و بعضی شبیه را با روغن  
 بپس می کنند و بر آتش خشک بسیارند و اندرون آن رنگ بپس  
 بر می کنند و تر می زنند و بعضی آب بر کرده و با انداختن پس در هر شب  
 از کتان بسیار نرم آبرسانی تمام بین تمام و معنای خود را نرم و هم کرد  
 تر انداخته و شبیه را بر آب کاه دارد و با صواب حاصل قیاد این بپس  
 منقش ملق دارد و اکثر عملها که به بدن است یعنی با ساختن و بی آتش  
 جزای با فیل صاف از شبیه بر می گذارد و با معانی آن برده اند و مانند  
 جوهر شفاف مانند ناگو هر چیست معجزه کرده و آنچه در رساله بواجب  
 آورده است که چنان تر شبیه زنی چون دانه حدس باشد و آنکه

زیاد باشد و کند که از غایت خوب تر و قدری باریک صاف  
 و درخشان و گمان آن هر چند که نام و نرم تر باشد اولی است  
 و ترش تر نیز که نام و خور و باید به یکدیگر و پر خانه و رگاز دارد و صوفی  
 از میان همان کلک باید بر آورد و اگر بر شیشه نیز شیشه است شکم  
 و از خود بعضی میگویند که سوس مرغ با یک راجوم که کم کرده  
 مزاج نموده و در شیشه انداخته و بعد از آن در شیشه میزنند که باقی  
 موم چون شمع گرفته نیز در بعضی برانند که موم را آب نموده و در  
 بداند و از طرف بالا و در پیوسته آرد راجوم که کم مزاج کرده و  
 در پیوسته بکشد و در حالت زدن اندکی کم نموده نیز در بعضی  
 موم را کم نموده اند و در میان میزنند و از آب شیشه نیز در بعضی  
 میکنند و نیز در بعضی میان نیز خاک را انداخته و در شیشه زدن

و بعضی آنچه که باه بی سر تکست متزایر کی گویند بیشتر می گفتم  
و استوار بود و بر آن راست نشسته و سواران از همان بر آورده و بسیار  
آنرا از کوه ساخته و قدری از اندرون و بیرون مشیت موم گرفته اند  
نیز مذکور با کمان بازی و غفلان و غیره باشد از همان کمان خود ساخته  
برنده ظاهر که مقصود حاصل آید و کند و کند از این بسیار مشکوک است  
آنرا بعضی از کوهستان تکست باریک که بر آن می باشد از بی کوه  
و البته دست افروز دست می کشد بی پریشانی که می کشد و در میان  
آنرا از چوب ساخته مثل کوه و در کنند و قدری چوبی بماند  
و بعضی آنچه که از دست مولف ضعیف و بی خبر است که از شیشه ها  
سواهی چیزی گویند و آن بکشند و سواهی آنکه چیزی و افرو کنند  
نیز می کشد و با خفای آن پرده اند که این کار بسیار مشکل است

بر زبانی گفته اند که آن قسم چیز را بجای که است به سینه بسته باید بستند  
 و در بعضی مرغ و در سبزی کلی نازک تر بهیچین نیز آید که به گفته شد بر تنه  
 یکی نصف بهشت را در محرم با و آرد و دانش و فن کشند و نیز اندازد و در  
 کلی تر بهشت را برابر نگاه دارد و قسم و بر آنست که نصف بهشت را در  
 دهن کرده اطراف آنرا از محرم با و آرد و دانش حکم نماید و استخوانش  
 بر دو زانو بنشیند و گمان را خنک کند چنانچه هر دو کشته برابر باشند و  
 خود بطور سجده خم نشود و از گمان بسیار نرم بکار برود و در سبزی  
 کلی نازک و گل خشک ماهاب که بر خاک که به کاشش و بصورت نمک  
 صاف نموده و با پیاده هم آرد که بر خشت میگذارد و سبک سرگی در خنک چو  
 بر خشت نیز از گمان بسیار نرم بهیچند و آن جهت که خنک از جو سبزی است  
 و دانش با یک بود یعنی تا یک انگشت بود و نیم انگشت و سبک را

بخند و سرخ رنگ باید و اگر پائین سستک را نگاه دارد و دست  
ناری بر کرده کور بر چیده و قد آنرا بچراهند و این گفته است که از قد  
نیز سبب و در آنکشت مگویند و بکنند و با هم افق نیز سبب سبب که کور را ببرد  
و سوار از همان سبب باز و بعضی سوار مذکور را از چوب باز  
چنانچه به غیر نای و دیگر سبب بماند و در دست کرده بزند و نواید گذشت  
و زدن نیز این سبب است که غیر را قدری پائین بماند کند و در کشیدن  
دست راست را حرکت پائین و نگاه بگذارد و بعضی سوار نیز بدین  
نزد مسل سبب نیز است میشود و بدین اندامین غیر است که قدر  
سوار نیز را بدین اندام و مسل کند و در کشیدن این اندام و بدین  
و در وقت که از این دست نشست را بدین اندام حرکت دهد  
و بگذارد و نیز بدین خواهد شد و بعضی او فاسد که سوار نیز را پائین



را متصل کرده بسبب بلند یی بلند دست نیز بلند می شود و در اینجا  
 که هر قدر آویج دست راست بلند کند چنانچه در تیر بلند شود بدست دور چنان  
 بطریق اختصار ذکر نموده شده و باقی وجه های بلند شدن تیر و در باب  
 حسن و نفع تیر اندازی است باینکه در این چیزها گفته اند که آن بسیار است  
 بدست خواهد آمد و در حقیقت تیر که در این است خبری که بکار آن  
 آن مثل که از چوب می سازند و نصف اول که در آن را که آن و نصف  
 آن ترکیب و هر سه بر پایه بعضی سوابی و آویج گری نگاه دارند و لیکن  
 بدست بردار از متوازی بر او بر و هموار کرده بسبب و بر لب چوب می سازند  
 اندکی سوختار نیز که در راه باین وصل می شود و در دست را بطور  
 حرکت بر هر یکن دست چپ را بلند کرده و نیز می کشند و فتحه کنان هم میزد  
 کشش آید از همان حرکت به باین می بیند و در دست را با باین می بیند

بر خلاف دست چپ لیکن حرکت بر دو دست باید که یک مرتبه بپذیرد  
 قه و این نفس بگزشت مستحق دارد پس بر کلاه و نرم نفسی که است  
 تلقین نمود و بعمل آورد تا صواب حاصل آید و در وزن نیز در مشطی نیز  
 همین قسم است و در نایه و پیل آنچه چند قسم غیر ممکن است و چنانچه  
 پیل و چهار پیل و پیل پیل و مار سه که در هندیه است و آنکه پیل کوچند  
 و نیز نری که در بار باشد و حکم یک نام از این باشد بهتر است لیکن  
 نایه پس آتی را برابر گفت و در جای حکم بند که از نریه از  
 جابجسته و نریه دار که از نریه در هندیه بوی دار می کشند و در کشند  
 پس نیز که با مشاب نام ساخته باشند میرند خواهد گذاشت و در  
 و او نیکانهای آن نوشته خواهد شد، این نوشتار در مشطی  
 و جنبه و توکیر و کشید و امثال آن که عقل به نریه دار و نریه دار در نریه

خبر بر افشام اند جانم خوشتر از هر که بود و نیز به هر که که می‌خواست  
 است از هر که بود و هر که می‌خواست و جان و جان داشت که در میان کایه  
 و جسم ای می‌خواست نیز می‌خواست و در میان کایه می‌خواست  
 درخت نامی در کلبه نیز می‌خواست و در هر که می‌خواست نیز جوف می‌خواست  
 خبری که بجان او یک است و نیم است بود از این باز سر  
 و اندرون بجان مذکور را خالی می‌خواست پس از کاف بهادر نرم بجا  
 بود و بجان مذکور را بحدی نیز می‌خواست که از دم تیغ سر تراست نیز به  
 نایب که بود هر کس از هر که بود و در احاطه تمام کار بگری و رساند خفا  
 جمیع این خبر است که از بجان که باشد و در نخله چوبی که می‌خواست  
 بجان آن قریب بود و است باشد قدری محرم بر سر بجان می‌خواست  
 می‌خواست می‌خواست و بعضی که جوف خبر بجا می‌خواست و در میان کایه

که در میان چوبه و کجای را نگاه دارند و اطراف آنرا از مردم گرفته و مثل  
 که در دست میبازند و بر سنگ یا بر خزه چوبی میزنند و کجای  
 بعد از یک یا از اطراف چوبه میبازند چکان غیر مذکور بصورت اول را  
 سبب که از آن هم قدری دراز بود و با یک چنانچه در شکم  
 قرار داده اند و آنرا پشت پس میبازند و کجای را و تیر چوبی که از آن  
 پشت که چنانچه از شمشیر چوبی که میزنند با قسم از غیر مثل بر سنگ  
 بصورتی آید لیکن چوبی که در چهار شکم او بر آن میکنند و میزنند  
 صفت تیر چوبی که در غریزی در شکم سبب چنانچه است بر آن تیر  
 که چون شمشیر بر آن غریزی دشمن جدا سازد و سبب آن شود و چون  
 که در تصور بر آن تیر نه که با چوبی که در شکم و در اصطلاح تیر از آن  
 غیر طایفه که سبب و دیگر غریزی میبازند که صورت آن مثل چوبه است

و آنرا در چند چند بهمان که است و وضع این نیز مذکور برای چنان  
 بود که بر درخت چکه بر روی بنیکار اختراع کرده اند و نیز در گشتن نیز  
 از اقسام این نیز است و نیز بعضی است که بصورت شمشاد درخت سازند  
 و میان خالی می دارند و در این بنده پیچیده را چند بهمان که است و  
 و آنرا میان می خوانند و در ساختن نیز نامند و بعضی به بیست  
 شانه درخت می سازند و میان خالی می کنند و نیز مذکور در چهار برهمن  
 بر سوز بر کبری که چنانکه با در نظر می گویند و چوب نیز مذکور  
 که حکم باشد که هر کسی که درخت را درخت نشان نماند و اگر  
 سوار قدری سنگین بود مصافحه ندارد و اصل وضع این نیز است  
 بر زغال بود که بر روی درخت می بینان و درختی تن ساخته بود  
 در نار جل زدن است که نصف نار جل را در قدری محوم باد و در

با در کل حکم کرده که آینه و بعضی پس هم بر نهند لیکن نکته مست از نه با  
 چکان و بعضی چکان آینه از پی درست میکنند و بی ندارند که صافند  
 بلکه زود این نیز موضوعست برای دهن ناری و کلک نیزه که بسیار  
 استوار و سو فار از اصل آن سازه و در پر کار نیست و بکللی که از  
 بی سازه قریب به نیم آنکشت میورست و صورت آن مثل خندق با  
 به صورت چینه کفشک سازه و آنچه که در سفال نیست زنده چکان  
 آن که که و برابر باید و میبکان می که از دهن قبل و آرشان و  
 از چوب حکم استوار باید ساخت و در کلافی و حوزوی میبکان می  
 و اگر چکان از مس و آهن ازین قبل باشد بزرگ شود این ساخت  
 از برای رعایت وزن و با طفال اولی که جوی و باستان باید و او را  
 نشاند و این را کنار کوبند و بعضی که بی را این قسم میکنند که کلک

. . .

که بعضی بایان سبب بودن که بی حکم کشند نیک آید و بعضی را ابرار  
 بهور بی نامند و نیز همین که در وقت اعلیٰ سینه میکنند باید که از میان مردم  
 و که اگر کسی در حال برفان کشیده بود یعنی نیری که صاف خواهد بود  
 بند خواهد شد پس نیر را با سبب و بلا سبب نام کشیده اند از دو کفر  
 کنند و غیره در کار سبب بلکه با سببکی نام باندازد که در پوست و دست  
 بند شود و در چاک کلال نیر پس میزنند و بعضی نکره دور لیکن هر دو قسم  
 نیر را از روغن چرب کرده باندازد و دور افتاده نیر انداختن که در سبب  
 و غده نیر چنانکه نیر را که در سبب اندازد و در سبب حاصل آید و درون  
 نیر در سبب آید که او بر آن که در سبب است بهین قسم چنانکه  
 باندازد و انداختن نیر را که بیشتر و پیر حلقه است که چادر نیر مذکور است  
 و در سبب که نشاند و بچینه آید و این قسم که برون باشد از کشتن

از آن چوب که بر بران چوب کمر دس چون آه نجی انگشته روی و بکر  
و بر سر آن روی پیچند و پاره سستی که چوب چا و بر از آن سنگ با چوب  
نایبانه بر آن انگشته روی را و باید از بران نیری که دقت بن کردیم از سر  
کمان و تیر و یکی راه پس هر قدر که کمان در روز کم باشد و بر آن موافق بر  
قیاس خواه اختیار نماید و باید از او و باید احتیاج بسوی سوی است که یکبار  
در روز دهده و کسر چوب و بنشان آید که یکبار که اندکی خوابیده  
چنانچه در انگشته روی گفته شد برابر پیچند و در سر روی و یکبار بر سر  
وزن که چوب که در آن او پیچند باشد و چند از بران و بر آن سبکی باشد  
بر صفت بشکوره و موز و دوران که هر طرفش پس و نیز باشد چنانچه روی  
شود پس چون دور شدی از نوکی منی آنرا بواسطه دوری باشد پس  
باز از تیر و کور که خطای نماهی کرد و صفتی که آنچه نیز پیچند و بنشان



۱۵۳  
 بسوی چراغ شمع آتش که میبازد نبرد را ز پرست پر و بعضی آید بهین  
 که بر سوز آید از آتش فدا دارد و بعضی بر سوز نمیکند که چون بگذرد در چراغ  
 و با بر شمع روشن شد آید و بنیاد نمیکند و بسوی فدا دارد و برین نبرد آید  
 نیست که در روشن شدن شمع بی آنکه شمع را بجای نهد و نبرد بپوشد  
 چراغ و نبرد بآن و کرد و نبرد چو بی زبون آتش که از راه چوب سنگین  
 اگر آن باز و اندکی بکشد که از راه کار و نبرد نشود و قدری بر چوب چنان  
 بفرود آید که نشت و در چشم آید که در صبر بی کلی انداخته بپوشد  
 با نغمه است که اول نصف صبحی آید آب پر کنند و در آن آید انداخته  
 و در صبح بپوشد و در نصف صبحی آید بجای که آتش سوراخ  
 را بکشد که آید آید سوراخ بر دشتی نظر خواهد کرد و بعد از آن  
 نبرد بزند که در چشم آید نوید در سبب بکشد بجان نبرد و نبرد که بکشد آید

برادر و پسر بی دود و سبزه تر تا حق بگوید که آنرا نه نامند میکنند و دیگر که میگویند  
 از فندک سبزه و اندکی شوفه یعنی سبزه خشک کرده و قدری در آن بپزند  
 نهانی داخل نموده در دهان بگذارند میگویند که بکشد است و بعد از آن  
 در دست میگیرند و بعضی در فندک سبزه آب که کوفته داخل نموده آردن  
 درست میکنند و در رخت و غیره که بپزند بر آن بپاشند بعضی بجان دور میکنند  
 و بعضی به صورت حافی و در رخت سنگ سرخ که در شش و انگشت بپاشند  
 باشد که بجان مبارزند که بجان آن فریب است انگشت با دو نیم انگشت  
 با دو انگشت باشد و این را انگشت زدن نامند پس بجان نکند که در بپاشند  
 کلک از بی حکم کنند و ناجای که خالی بی سپاسند انجا راه دهند  
 و اگر نامند و بپاشند که بپاشند از هر خانه بپاشند که در دست قبل بر خانه بپاشند  
 ساخته بر سنگ بپاشند تا راه حاصل آید بکن صفت چنین که از سنگ بپاشند

و این معلق است حال دارد و لیکن سنگ را در جایی که بر خیزند و بجا  
 ساندند خدای باریک می کند و دیگر استیجانی سنگ هم نماند که بجا  
 آید بر سنگ رو به تری می آید باید داشت و در جایی که بر خیزند و  
 بر ساندند دست خدای سبحان و شریف و مبدی و کاغذی بجا که در دست  
 سنگ را خوب باشد می بیند و بعضی جود علی را نیز در اصل می کند  
 و این نخه سنگ را در آفتاب تابان و در غلام می بیند و در اینجا آن سنگ  
 می کند و در دویم نیز می بیند و دست بر خیزند و در صاف می کند و در  
 آید و در هر که انکوری برود و طافت سنگ مذکور را در صاف خیزد و بگوید  
 یا می بیند و در دست او رسد و او را که اگر سنگ را گرم کند و بر آن  
 مر که انکوری در قسم اول بجا نماند نیز صاف خواهد شد و بعضی جود علی  
 و در دست او ای الون زن می گیرند و در شریف و مبدی و کاغذی باشد می کند

داد و پیر و افساب شاه سید ارشد و عبیده نیز میزنند و او مسلم و سینه  
 و او چنانکه از اخن هم یکی از صاحبان خبر اندازد برست باید که نیز تیس که هر دو  
 جانب چکان داشتند باشند یعنی طرف سو فار هم چکان بود و انداختن  
 از آن که از آن که در قدری باید یک میکنند و حلف از آن که از آن که  
 باز از آن که در زده مذکور است میکنند چنانچه وقت انداختن خبر مذکور  
 یکسک چکان را در این حلف تمام است یعنی اندازند و در وقت که  
 نیز از آن که سبزه زده می نشیند باز وقت انداختن حلف مذکور را  
 بنشیند با او بر دو که چکس معلوم نه نماید و باز خبر اندازند و در  
 برایت از آن که آرد ده که دست بر شستن است که یکطرف چکان پس  
 ز دست و طرف دیگر هر کس چکان که خواهد و من تمام و هر چنان  
 در کار نیست و در وقت انداختن خبر مذکور نیست که برشته و میان دو که چکان

۱۵۴  
 در رشته مذکور در جدول جاری و مسل که غیر بسیج انداخته و در چرخ  
 مذکور فلک بجان و جان بند کنند که در مقام کشش از قسمت  
 و آثار کمان بدستور مذکور و کشش آید و چند از این فعل بدون  
 استعمال بدست نباید و در سایر دستورات بعضی در جدول دیگر نامی  
 چهار بر نحو اولی با غیر نامی و یک ساد است و بدین متعلقه آید فی تعلیم  
 استناد نخواهد آمد و غیر که آید یعنی غیر باید از دو باز بهای تقسیم که در رشته  
 گفته بیاید این غیر بدستور قسم است که بهر نامی و غیر است از مذکور هر دو  
 آن بر خلاف باشد بعد بر ما دور از زن غیر مذکور میانه است و قسم که از  
 که بر نام که میانه است که تمام غیر از چوب بود و آن مرکب از دو چوب  
 باشد چوب و هر نام در ساختن این غیر ظاهر کشش و درشت و غیر  
 اندازان آنرا غیر رجعت نامند و سهم را هیچ نیز گویند بهر آنکه غیر مذکور را

به دستور که انداخته شود باز جهان دستور برکنشیده بیاورد و طریقه ساختن آن  
 بچند قسم است اول آنکه ساختن را بچند کشته و در تنش را میان دست  
 حقیقی و غیر مذکور بگذارد و این نیز را نیز هر چنانی نیز که سبب و طریقه ساختن  
 وی با غیر مذکور را بگذارد و لیکن آنکه با وجود وی نیز بگذرد  
 بر روز با غیر مذکور که در آنی بگذرد و لیکن به دستور بر حسب اندازی و روش  
 انداختن آسمان را بچند کشته و در آنی بگذرد و در دست  
 بکاتب با دست نامه و قیسه را بر دست سوم بگذارد و غیر مذکور را بگذارد  
 لیکن سبب بودن غیر مذکور به هر قسم غیر لازم و آسانی بکاتبان  
 بر زبان خوب و بجم آنچه در رساله است از وی آورده و نیست که  
 بکاتبان نیز رساله است بکاتبان بکاتبان بکاتبان بکاتبان  
 است سود و تمار و چو و چو آن اما تمار و چو بکاتبان بکاتبان

اندر و در طرف میان بسیار خیز بود و این گونه اسلحه چرم را بد و در کوه پشته  
 مثل برگ ذغالتیان مبارزه و مسبوک بند که خور و با منند و برگ سپید  
 سلاح چند را شلیک در روز و در وقت شکی به غلوز غنیمت و این اسلحه  
 این و جوشن و جز آن را شلیک دست به پا دارند و متعارف از آن هستند  
 میان از کاک خدای سطر باشد و چون در کاک وصل کنند باید که  
 برگ به میان وصل نماید چنانکه مغایر یک میان مذکور یک یک پیچند  
 و این خبر است چه بکنند و به پهلوی میان مذکور موافق آن چه  
 به ستون پس یک باشد و این غلوز مخصوص برای که زامینه ن بران  
 این است و آن غلوز میان خبری شکاری چنانکه نگار که آن را کمر  
 بزرگ بسته و ساقین و زنج و باکی و جز آن اما ساقین به نوز و به  
 بعد از چنانکه خبر است این خبر و آورده و غنیمت هر که بر ساقین ذکر این خبر

نیز جمع زنج را سبب چون نیر باید و استنش گفتن جو سبب از نیر است  
به خدی که در دبی است و نه همچنان که راه روشن که در نیر است  
نیز نه زخم و نه که بر روی سبب و نه نه سبب ز روی جو سبب از نیر  
چه سبب نیر است و نه است و نه نه سبب نیر است  
که نیر در نیر است و نه است و نه است و نه است  
چه سبب نیر است و نه است و نه است و نه است  
زین باب در هر کوششها و نه است و نه است  
است و نه است و نه است و نه است و نه است  
و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است  
و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است  
و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است



و با آبی در دستهای او از گند و وضع آن برای آنست که چون  
 بر خاک از پی که بلند باشد برسد جانور مذکور او از گندیده و اندکی بگذرد  
 و در آن زمان نیز مذکور بجانب جانور برسد چون نیز مذکور از پایا  
 یافته از او از او جدا کند که با غنا و دست چون تخم کند و از او  
 بیاید و در وقت سرگردان او از نیز اند از تیر و کبر نیز نو انداخته  
 و در بعضی ساختن آن است که بکاهش را مانند غنای بخت ساخته  
 شد و در آن در گشت بر آورد بجان نود و یکک و اصل بخت  
 انداختن در آن سوراخها بای برود و او از به دو بجان مذکور  
 از این دمس و در زمین و قنوه و طعمه و از چوب سخت و  
 از دندان چیل و ماهی میبازند و در بزرگ و خرد و بجان مذکور  
 حدی معین نیست غنا دست فی الجمله این را به اندک اگر بختش که آن

و گفته و سنگین باشد بر خانه و در از هر جهت گفته اگر خوب بود اگر بک  
 و بار کب باشد باز بر خانه که ماه و هر پشت نایه و هر این فها س اگر ک بش  
 چهار برده اشته باشد پیر و آله سه پر نصیب کرده اند لیکن نیست که بکاشا  
 اصحاب غالی و سبک ساز و بوج حسن که آواز خوب بر آید و بکاشا  
 نیز جزی از سته بخت و در از بنای و هر و سبک کان اندکی از ملک سطر بر  
 ناور که اشش در از گفته پس برای هر بر شش که چکان بنای کینه  
 که نهایت نیز باشد پس اول بکان بر نشان و رسد کرده آب  
 و بعد در ملک نصیب کنند و بعد از آن نیز که و انداز و حاصل آید  
 و آب و او بکان بر چند قسم است یکی که بکان را در شش اندازد  
 تا سر شود و شش آب از شش هر دن آرد و هر دو در بکان  
 بجا بون باله بکان سرد شود و لیکن صابون بکوباید و بجا نیز بون شود

داند و حسن بخیزد و تقصیر و اوج این حکم دارد و دیگر بیار و منور گشتنی بگوید  
 و غیر این برادر با سر که مقرر کند پس بجان برادرانش کرام کرده و این  
 سر و گردانده با صفت دارد و هر رتبه از بر چسبیده پاک کند تا با صفت  
 شود و آتیب و ادن در اسب خالص ظهور رسد چنانچه در هر رتبه  
 بر این خبری اندازند باید دانست که عند العوب و اعم قفا و نسبت  
 موافق است و در اصطلاح خود هر چه از صفت قد که در کمر باشد و  
 بر این خبری اندازند از آنجا که بید و خوب از لب الهف گویند  
 و نسبت به حکم را غلبه گویند و غیر از یکشت را در یکی غلبه گویند و  
 غیر از آن بی سوار بی راغبون گویند و نسبت کام را منو سلا گویند  
 گویند و هر چه از صفت کام کمر باشد آنرا از بر دست نیز گویند و هر  
 از صفت کام بگذرد و نسبت خالی گویند و آه و سه کام و تر و دو و این در میان

و تبر دو راندازی را جای که بی اندازند از آنجا که خود در دکان نامند  
و گاهی خبری دیگر در ضمن هر که هم خبر با ذکر یافته و الله اعلم فی السوء  
یکه است در یکم در میان خبر اندازی بازگشت و دو و یک و یک  
نیز گشت اندازی و انداختن خبر بر سنگار و بر جانور  
که در هر دو باشد به آنکه خبر اندازی بر چند قسم است یکی بازگشت و آن  
این است که استادان و سخن خبر اندازی مدکور را برای آن خنجر کند  
آنکه هرگاه کسی را از نظر دشمنی آب و عاقبت و در ویر شدن و یا  
بزد و رست بختی غایب یا در کوی جلوس کرد و انداخته و بزم  
مغایب کند و از نخل خبر اندازی بازگشت بکار آید و خود را از بزم  
برارد و بگذرین و واقع شده که این روش را گاهی کسی بر گزیند  
مغفود و خبر اندازی بازگشت را استادان و دانشمندان

قبک نامند و افسسکه نیز در شمال این قسم میکنند که در آن سوار  
 بر جلوراد و پشت خضر دست راست بنهند و گمان بیازد چپ آورند  
 سازند و چند ثمره بکند و افسسکه خدای بیستوی چپ را بطرف زمین  
 نهد و افسسکه نشیند و بیازد و بجزد تا غنیمت یکبار چپ و او بسپارد  
 و گمان از بیازد و بدست بکشد و بکشد بی نام از کمر گرفته و بکشد  
 و در خانه گمان و در آن گمان هر سال است و بسازد و کند هرگاه  
 نباشد که بکشد بیازد و علامت کرده و چون نشانه بروم بسپارد و در  
 بکشد و دوم بکشد و از بی است و بکشد که بکشد چپ از کاب است  
 اندکی کوفه باشد و در سال هر است از بی آورده که بکشد و از بی  
 هر عظیم است و آنچه است که از خضر با شیری با شیری از عقب بسپارد  
 و محل که در این است نباشد و بیکی مقام در آن محل خضر و بیکی که بکشد

کمان بر تیرگاه اسب برسد و کمان را کمانی خسته بکشد و تیر اندازد و این  
تیر اندازی هر کس دست نهد و کس یک اندک و کی صندل کرده باشند  
و انداختن آنچنین تیر و مریدان و بریدن قاصد کجاست و وقت  
تیر اندازد و باید دانست که تیر اندازی بسیار است که پنج تیر پنج ضربه  
بست کمان هر صیبت در فاضل پیچیده و کس تیر انداختن نه و از آنجا  
تیر اندازی اسب و دو انگشت به جلو و در او استعمال باید که تیر  
را قوی کند چنانچه کس و پیش نشود و در او رکاب چپ و راست  
از رکاب راست که نام باید کرد چنانچه باید ذکر رفت سبب آنکه از تیر  
سوار در تیر اندازی اسب بر رکاب چپ نشود و اگر سوار یک پای  
بر چپ نشسته و ده و حشای زمین بر سرین سوار رسد و اگر چپ و غیر  
راست نرود و باید که در ناخست است و باید که باید ذکر رفت تیر اندازی کمان

و از آنکشت ایهام و سبب دست قبضه تیر را فیه کند تا از قبضه جدا نشود  
 و بر زین شافند و سوار را باید که در عین ناخن بر هر دو کلاب کم زیاده  
 روز جمعه اگر بر یک کلاب زور نهاده و بر کلاب دیگر از سبب فیه  
 و چون در عین ناخن تیر کشیده باشد و میل تن خود اندکی بدارد  
 کرده تیر را چنان کشد که از میان هر دو کوشش سبب باز پهلوی  
 کاشها بر آید پس باید که قبضه کان را بر حنا زین بدارد و دفتر را کوشید  
 نیز نگارد از دهن جدا نکند تا در دهن برسد و بعضی گفته اند که  
 را چنان حادث که مواز زین است کام سبب را کلاب کند و از کان تیر  
 بیرون آید و چنانچه شرط است و بر دهن انداختن نیز گفته اند که تیر را  
 با پنجین سبک است و قوی دل باشد که در محل منبج تیر نماند و انت  
 و دیگر قرائت از بی قبیل است که جمیع سبب رسان گویند و استعمال

آنرا این قسم قرار داده اند که کوا از پا بر جبهه پا از جرم پا از دود در  
 سواری بدست شخصی بدو که کوا ذکر در اندیشش بر آنه یعنی  
 کاهی بطرف آسمان و کاهی بطرف زمین و کاهی بطرف چپ و کاهی بطرف  
 راست و کاهی از آن جهت که صاحب استعمال کبریا است و کاهی  
 کوا از آن جهت که عادت کرده باشد و حقیقت آن است که کوا از جهت  
 چپ انداخته پس غیر از آنکه بی پیشه بر کوا ذکر نشان کرده اند از  
 دور است نیز همین حکم دارد و افضل اینست که قبضه کن من معانی که از  
 و اگر کوا از پیش بر زمین بی آید پس غیر از آنکه با زمین یعنی بدست  
 نشان باید که نگاه نموده گذارد و نفس طاهر را که احوال کفایت آید  
 دارد و بدو یک باید است که قبضه اندازی بدست عالم و از کمال استعمال  
 بدست بی آید و آن نیز نفس را که بی آید دارد و یک و قبضه نیز



۱۶۲  
 و تو آمد در زمش از او سنا آن پنج پان چنانند که اول سنا  
 در خانه زود زمش چند گاه بر سب چو ارسا شده و در پای یمن از یک پ  
 بر او در آید و هر گاه بود باز چید و در آستین این آمدند چنانچه  
 زمره است بر گشتن یا سبب گاه بیکره باشد بعد از آن که چید  
 از او چنان سنا که او سنا و قفس که در دست کرد و در آید و در  
 او باشد چون در دست علی کند که در گشتن بی خبر است گفته است  
 و این آمد که در گشتن را بکشد چنان چنان برسد بر گشتن قفس و در  
 بر او که در چند گاه این در زمش چنانچه این در زمش  
 که چنان سنا و دست قرار گیرد چنان که در دست خود باشد چنانچه  
 و باید که نام اعتدالی خود را است بر او و چنان بود که گشتن  
 بکشد چنان چنان قدم از گشتن تا آید و چنانچه در گشتن

مقیاس زمین برسد و منت قبضه بر نشانه مقابل آمده و نزدیک به دو فست  
برگشتن و اعتقاد نماید که غرض از کشش باز پسین نکود و مینجس هواکش و در چنین  
انداختن بر مرکب کونا باید تا آن فرج که سابق ذکره بفرجه معلوم نماید آورد  
و چون آید که در آن باشد تا بفرجه است که نیک باشد و نیز گناید و بعضی جای که  
و نشان و در چنین ناخشن که ترا چنان کرده و نیز انداخته اند پس از آن دست  
در رود باشد نیز اندازد که بر که در این بجانب غربت آسمان پس در فضا  
شود و در چنین دست که است خرم شدن سوار بجانب کردن است  
و خرم شدن بر وضع مذکور او سناد و این گفت و شنود بسیار دارند و هر  
سنادی بی فنی ملحد و بر خود اخبار کرده اند و استغنی نمود و اند  
و این حرف این فن را بکمال رسد و از آنجا پس مولف ضعیف  
برای این فن هر چه که با دست یافته است تحریر می نماید و هر چه که

مسخره گویایی که فسلک اندازد بی - است را در زده نشانی نازی  
 قبضه دست بگردید و نگاه کرد و گفت شانه را نگاه - هم نگاه است  
 از سبیلان - میگویند راه قبضه سوی نشانی - قبضه را خوش نما  
 کشید و چهارده خبر را بر سر بن است گذارد - است نازی و نهاده در در  
 فنی - که در آری که نو بر قفس - خبر خبر بر مثال آری - شانه کرد  
 اند به بر حال آری - قبضه دست را برابر کن - بر سر فنی آنچه سر کن  
 و اندر اسلم و دیگر به آنکه انداختن بر شکار بر اندازد و نه میسر و در  
 شکار است چون خواهد که خبر بر شکار اندازد و است را در و دنبال شکار  
 بر داند چون شکار از دست کرده باشد بر سر و کلاه نشود و خبر بکش  
 چون شکار پیش شده میرود و باید که خبر را در میان هر دو گوش شکار  
 باندازد و در پشت یا بر تپاله او خبر برسد و اگر شکار مغابی آید

غیر از احسان سپید او باید انداخت تا در سپید بود در پهلوی بر سر  
 و اگر در استان بچسبان برود و با احسان بر استان پس بر  
 بوز شکار برزد و با قدری بیشتر اندازد و اگر خواهد که هر کون برزد برود  
 همه شود که به شانی زنده بر حمت کردن اندازد و اگر خواهد که نه بر حمت  
 برزد بر شانی شمش اندازد و اگر بایز بر اندازد و شکار حاصل بسیار باشد  
 از آن موافق که گفته شده است بسیار پیش اندازد و اگر اندک بود بر آن  
 موافق اندازد و انداختن بر جان نوری که در هوا باشد باید که مقدار کمی  
 پیش باید انداخت تا اگر نوری بر سر اگر جان نوری باشد بسیار پیش  
 اندازد و اگر نزدیک باشد بچاند آن و اگر نزدیک باشد بچاند آن  
 بر مقدار جان نوری اندازد و تا هر کون بایز سپید و بایز باندنش بر سر  
 در او حاصل آید و این چیزها که گفتیم منقذ از دود و بوی بسیار است

این کتاب  
 در علم طب  
 و جراحی  
 و سایر  
 امور  
 است

که بین را قبل از است و پیش از سان گویند و هو علیهم الغیوب  
 که است و در میان انداختن خبر برست و آواز که آواز است و  
 گویند و آواز در است از آواز که آواز است و خبر برست و آواز است  
 که چون کسی در شب تا یک سخن گوید بر آن است خبر آن آواز و آواز  
 و این که در خبر آن است و آن با خبر این است که گفت که بزرگ  
 مقدار و آن است که و بعد از آواز و آواز که آواز است و آواز  
 و آن بر کسی بزرگ آواز که آواز آواز و آواز و آواز  
 و یک چند آواز و آواز و آواز که آواز است و آواز  
 بیند و یک که در طرف راست و چپ از آن است و آواز  
 رفته و آواز و آواز و آواز که آواز است و آواز  
 بر کسی که آواز است و آواز که آواز است و آواز

مبتدئ می نماید پس کوشش نافذ چون شود و بدو مستودع در نه قل و کوشش  
چهارم شود و بر سمت آن نیز اندازد اول از غرب شروع کند یعنی  
به اندازه سه چهارم کان و بعد از ضبط آن یک کمان نشاند و همیشه بر دو نما  
و در انداختن ضبط شود گاهی نشاند و در هر چوبی بلند دارد و چنانکه اند  
در این موارد ده که نیاز دارد بلند باشد و گاهی سبب دارد و ناودان اند  
بلند و سبب انداختن حادث شود چون در بعضی ضبط کرده باشد اگر  
که در شب تاریک سخن بگوید غیر تواند انداخت و این بکارت مشق  
ملاحظه دارد چنانچه غرض بگوید که بخوابی که صورت ده رشتگی و در شب  
این هم چو روز نشوید و نه در هر کس به چند درازند و در شب تاریک اند  
بدان هم بر کوه میانش بند و در حلقه طوی را در چو بند رشتند از پای  
بجانبانی نشاند و بر سر عهد درونی و غیر خود استعمال کرده لیکن در کتب

تقدیر ازین بسیار بوده بود بقید قلم آورده و الله اعلم بالصواب  
کتابت در بیان اقسام زکیر و نامهای تراشیده است بقدر اندازه  
زکیر را گشتوان و بر گشتوان بی نامند چنانچه علامه گفته است خدا بکبر و تناسل  
صفت آفریده زهر که تراشیده است آفریده پس چرا از سر فرایند که  
کرم تا نام از که تراشیده بود زکیری خود را گشتوان بی نامی از اصل  
تیر اندازد چنانچه در هر است الی سبب میگوید به چنانچه  
باید چنانچه در هر است الی سبب میگوید به چنانچه  
چون جان خویش را از گشتوان گشتوان خویشم که از غم تو گشتوان  
بیار و دارم زکیر تراشیده است چنانچه از غم تو گشتوان  
گشتوان کل است اما هر یک از او ستاد این قدیم باشد زکیر تراشیده  
از دلی گشتوان را در حسیب شمرده اند چنانچه عشر نری گفت مراد

چشمه نبرد اخن کوی از اخن کندن است و به انگشت و غیر  
اند اخن خانه بسیار دارد و چنانچه انگشت کلان شود و غیر بسیار شود  
اند اخن و کمان کشیده و بر تو انداخت و کمان زود بر تو انداخت  
و غیر هم جلد بری آید چنانچه به انگشت و انداخت است که زود  
برنج آید این را میستند و باید دانست که انگشت و انداخت بسیار برنج  
چنانکه از طلا و نقره و آهن سبک و شمشیر کوهستان و از نوذ ان ماه  
و حاج و از جرم و از شمشیر ناز و کوه مرغ و کوه زن و از شمشیر کوه زن  
و از شمشیر کوه سبک کوهی بوده باشد و شمشیر آن است که  
کوه سبک کوه سرد و با چشمه های او میسند و به کوه کوه شمشیر آن برنج  
ری آید که بسیار در کوهن و خوشنما میباشند و بر آن انداخت که بر جرم  
و دست یکی انداخت از امیند کوه سبک و آن کوه دست که در استای کوه